

بریزند و تمیز کنند، باید شاهنامه و فردوسی و سعدی و حافظ و نظامی را هم از مغز هایشان بیرون کنند!!! آن شب کسی بنام دکتر ... که فردیست آمریکایی و برای همگان ثابت شده که عنصری ضد ایرانی و همکار مقامات سیاسی آمریکا بر علیه ایران است هم حضور داشت و از ته دل قهقهه ها زد و ما از خجالت آب شدیم. بنده دهانم به بزرگی دهان آقای شاملو نیست و گرنه همانجا باید حقشان را مانند لفظ های بی ادبانه خودشان کف دستشان می گذاشتم. اینگونه سخن گفتن کار یک شاعر بزرگ، نیست و اینها را نه بنده بی مقدار، نه شما هیأت تحریریه دانشمند نمی توانید بعنوان یک نظریه جدید علمی بشناسید. نمیدانم شما هم شنیده اید که بتازگی روشی از جانب دشمنان غربی ایران پیش گرفته شده. در اثر این روش که هدف آن از بین بردن و از هم پاشاندن فرهنگ ایران است دیده ایم که خیام و خواجه نصیر طوسی و ذکریای رازی را در کتب جدید، دانشمندان و ادبای عرب می نامند. از سوی دیگر تمام نمایشگاهها و موزه های هنری ایران را نمایشگاه و موزه و سمینار هنرهای اسلامی مینامند. حال می فرمایید که بنده آقای شاملو را شاعر بزرگ و محبوب پیشین خود بدانم؟ آیا ایشان دانسته یا ندانسته آب به آسیاب روش فوق و صاحبان عقیده از بین بردن مرزهای فرهنگی ایران نمی ریزند؟ شما می فرمایید که ما در برابر یک شعر قشنگ بنام «نازلی» که قبلاً نام دیگری داشت و تازگیها «نازلی» شده تا کی باید کورکورانه سر تعظیم فرود آوریم؟ اگر بازنگری آثار ادبی گذشتگان و شخصیت های ادبی و علمی و سیاسی کاری پسندیده است لطفاً به بنده هم اجازه فرمایید که آقای شاملو را که روزگاری قبله ام بود امروز یک هوچی خالص بدانم و اجازه فرمایید که ایشان را هم بازنگری کنیم. سخن علیرغم قول و قرار بنده به درازا کشید و نمی بایست چنین می شد. پایدار و برقرار باشید و شما را قسم میدهم که کاری کنید که «کنکاش» خالص و پاک بماند.

با احترام و ارادتی فراوان

محمد حسینی

ع. ک. داستان پاسخ می دهد:

بیگانگی با بعضی واژه ها یا نثر عده ای از نویسندگان در «کنکاش» می تواند دلایل متفاوتی داشته باشد از جمله تسلط نداشتن کامل نویسنده بر زبان فارسی و امکانات یا وسعت واژگان آن. این ایرادی بود که در شماره های نخست «کنکاش» چشم گیرتر بود و انتقادهای بسیاری برانگیخت. اما با جدی تر گرفتن ویراستاری (ادیتوری) نشریه در سه چهار شماره اخیر تا اندازه بسیاری بر این مشکل فایق آمده ایم و طبعاً همکاری نویسندگان باسابقه تر نیز می تواند به پیراستگی بیشتر زبان «کنکاش» یاری برساند. گمان من آن است که نامانوس بودن آنچه مورد نظر شماست، از جمله مواردی که ذکر کرده اید، دلایل دیگری داشته باشد؛ مثلاً در مورد واژه ها، به کار گرفتن معادل های ناآشنا برای کلمات فرنگی، یا واژه های ترکیبی برای ادای یک مفهوم مشخص در یک متن مشخص؛ و در مورد ساخت زبان، وجود سبک و سیاق (استایل) ویژه نویسنده مقاله. تا آنجا که مربوط به معادل هاست ما در هیأت تحریریه «کنکاش» خود دست به ابداع و وضع لغت نمی زنیم و تنها از آنچه که مترجمان ورزیده و نویسندگان و متخصصان زبان فارسی ساخته اند سود می گیریم. اگر بعضی از این واژه ها در نگاه نخست ناآشنا به نظر می رسند از آن روست که مفاهیم ویژه علوم اجتماعی یا فلسفه یا تئوری ادبی در زبان محاوره و زبان مرسوم کاربرد کمتری دارند؛ و در موارد بسیاری نیز اصل مبحث، بنیاد نظری و پرسش مربوط به آن، یعنی اصل تفکری که به قالب واژه ها ریخته شده، اساساً برای فارسی زبانان تازه و ناآشنا است که خود مشکل را دوچندان می کند. فقط با مرور زمان و با تکرار مباحث و بازاندیشی مطالب است که این دشواری ها از میان می روند. چنانکه آنچه هم اکنون در این عرصه ها مورد پذیرش است در طی چند دهه آموخته شده و در زبان و تفکر جا افتاده است. در مورد سبک و سیاق، سلیقه نویسندگان متفاوت است. عده ای از نویسندگان پرسابقه ما تمایل به نزدیکی به زبان گفت و گو و حالت طبیعی و متداول بیان، همراه با کم گویی و پرهیز از تصنع، دارند (مثلاً آقای نجف دریابندری)؛ و گروهی دیگر نیز تمایل به نزدیکی به شعر، زیباشناسی خاص آهنگ و تصویر در نثر و پدید آوردن سبکی فردی و متفاوت (مثلاً آقای داریوش آشوری). در میان

این دو حالت قطعاً ویژگی های سبکی دیگری نیز هست که هر یک چیزی از روحیه و منش نویسنده اش را باز می تابد. سیاست ویراستاری ما در «کنکاش»، تا آنجا که در توانایی و تسلط نویسنده بر زبان تردیدی نباشد، سیاست مداخله نکردن است. زیرا سبکی که از پس سالیان در کار نویسنده ای حرفه ای فراچنگ او آمده بخش جدایی ناپذیری از بینش او و دریافت زبانی اش از جهان است و نمی توان، و نباید، آن را به یک شیوه استاندارد و میانحال کاهش داد که همه به یکسان آن را بپسندند.

درباره نمونه هایی که ذکر کرده اید: «ضرباهنگ» احتمالاً معادل فارسی «ریتیم» فرنگی است و هم چنانکه از اجزاء آن برمی آید، ضرب - آهنگ، اشاره به تواتر منظم و باقاعده یک صدا یا حالت در نحوه بیان دارد که در موسیقی کلام باعث ایجاد وزن درونی می شود. «خَلَجَان» واژه تازه ای نیست و می توان مثلاً آن را معادل attention گرفت که به معنی تب و تاب و مجادله درونی و اضطراب درونی یا «تَنَش» است. واژه «أَبْرَه» که در گیومه آمده بود همان object یا موضوع شناسایی است که در متن مقاله مورد بحث («تاریخ در داستان» - حورا یآوری) به خاطر رساندن همه معانی اصلی آن (موضوع شناسایی، شیء یا چیز بودگی، حالت منفعل یا مفعولی، عینی شدگی و ...) نویسنده ترجیح داده آن را فقط به یکی از معادل های فارسی اش محدود نکند. دو اصطلاح «بیش نمودگاری» و «فرازبانی» فقط در متن آن مقاله، و فقط در ارتباط با همان موردی که نویسنده به طور مشخص قصد تحلیل اش را دارد قابل فهم اند و خارج از آن زمینه و به خودی خود معنی ندارند و از همین رو در داخل گیومه آمده اند. این دو اصطلاح به زعم نویسنده اشاره به بار معنایی آن نوع کلامی دارند که بیرون از شمول عام زبانی، مرتبط است به یک زمان تقویمی مشخص و یک کاربرد اجتماعی محدود. (مثلاً استعمال کلمه «خواهر» در میان مسلمانان در انقلاب اسلامی برای اشاره به همه زنان و نه لزوماً معنی عام و کلی واژه خواهر در سیستم زبان؛ و بنابراین، کلمه «خواهر» در رمان محسن مخمل باف در زمانی دیگر یا در متن تاریخی دیگری یا در ترجمه به زبان دیگری، دیگر همان معنی مورد نظر نویسنده را نمی رساند.) «چالش» معادل فارسی challenge است که دست کم دو دهه ای است که به کار می رود ولی هنوز جا نیفتاده - و شاید عده ای را به یاد چاله و دست انداز بیندازد! - و من نمی دانم چه معادل

بهتری می توان به جای آن گذاشت. در مورد جمله «داستان را از پیوستگی اندام مند درونی تهی می کند» اگر «اندام» معادل «ارگان» فرهنگی باشد، اندام مند نیز همان ارگانیک است و می رساند که، به اعتقاد نویسنده، گویا عناصر هر داستان می باید پیوندی ارگانیک با یکدیگر داشته باشند. مثل اعضای یک تن زنده. و ظاهراً در این داستان این پیوند دچار خلل شده است.

اما درباره سخنرانی شاملو؛

برخلاف نظر شما ما ادفاع متعصبانه‌ای از شاملو نکرده ایم و همه منتقدان او را یکسره «سلطنت طلب و ناسیونالیست افراطی» نخوانده ایم. در آن یادداشت کوتاه - که در سرسخن شماره ششم آمده و از این رو نظر مجمع تحریریه را منعکس می کند - به صراحت گفته ایم که آنچه شاملو گفته و نوشته قطعاً می تواند موضوع بحث و گفتگو باشد، و هر نوع انتقاد از شاملو یا محکومیت رأی او به گمان ما باید به شیوه تبادل دموکراتیک آراء صورت گیرد تا در آینده راه نقدهای جدی و سازنده توسط جوسازی های مقدس مآبانه بسته نشود. درست همین جوسازی گسترده و جنجال در رسانه های ایرانی سراسر آمریکا بود. رسانه هایی که اکثراً با سرمایه و رأی مستقیم یا غیر مستقیم وابستگان رژیم گذشته می گردند - که مورد انتقاد ما قرار گرفت. از آنجا که «شاهنامه» فردوسی از مهم ترین متن های ادبیات فارسی است، برای ما مهم است که آنچه می گوئیم درست فهمیده شود زیرا برآیندهای سیاسی این بحث با نحوه استقرار فرهنگ دموکراتیک در کشور ما ارتباط دارد و اهمیت آن تنها در بحث علمی و تخصصی درباره شاهنامه خلاصه نمی شود. اصولاً تعبیر و تفسیر هیچ متن مهمی در خلاء سیاسی - فرهنگی صورت نمی گیرد و هر گاه بر سر تعبیری دو یا چند گروه اجتماعی متمایز با منافع گوناگون در برابر هم صف آراستند باید هوشیار شویم و بپرسیم که جدال بر سر چیست. چه بسا، در شرایط تاریخی معینی، یک تعبیر ویژه زیر عنوان «پاسداری از میراث نیاکان» و «مفاخر ملی» برخلاف آنچه که در ظاهر می نماید چندان «بیگناه» نباشد، و به همین نحو به پرسش کشیدن این تعبیر ویژه نیز نمی تواند داعیه «بی طرفی علمی» یا کشف «حقیقت تاریخی» داشته باشد. هر گروهی حقیقت خودش را در متن مورد تفسیر می جوید و برای به کرسی نشاندن اش نام «ملی» و «وطنی» یا

حتماً «جاودانی» بر آن می‌گذارد و تعابیر مخالف را «غیرخودی» و «بیگانه» می‌خواند. سرآخر، آنچه که نیروی ترغیب‌کننده بیشتری داشته باشد و گروه بیشتری را خوش افتد همچون تعبیر «رسمی» جا می‌افتد تا آنکه زمانی دیگر تعبیری تازه نفس‌تر، به خاطر یک نیاز فرهنگی و اجتماعی دیگر، این «حقیقت» پذیرفته را به نقد بکشد.

اما نقد یک تعبیر به معنی بی‌ارزش شمردن موضوع نقد نیست. ما معتقد نیستیم که شاهنامه یا دیگر متن‌های کلاسیک زبان فارسی را باید مثل «کفش کهنه» بیرون ریخت و روشنفکران متجدد و دموکرات باید «فردوسی و سعدی و حافظ و نظامی و ... را از مغزهایشان بیرون کنند!» (شاملو نیز چنین پندار ریشخندآمیزی نمی‌تواند داشته باشد - او که خود سال‌ها بر سر ویراستاری «حافظ شیراز» صرف کرده، اشعار مولوی را به شکل نوار صوتی به جوانان معرفی کرده، و شاید مهم‌تر، زبان یکی از پربارترین دوره‌های شعرش وام‌دار ابوالفضل بیهقی بوده). همچنین ما بر آن نیستیم که ثابت کنیم فردوسی «نماینده فتودال‌ها» یا «نماینده دهقانان» یا «نماینده افزارمندان» بوده، زیرا این کار بی‌حاصلی است و گذشته از آن دست‌مایه کار فردوسی از متن‌های پیشین و از فرهنگ شفاهی عوام به او رسیده بوده است. ما فقط با یک متن حماسی روبرویم و اهمیتی که تعبیر مفاهیم ویژه این متن روایی در پندار خواننده به خود می‌گیرد و بر دیدگاه‌های او درباره زبان، قومیت، وحدت گروهی و ملی، یا بر تلقی او از صفات و خصایل اخلاقی اثر می‌گذارد. طبعاً نمی‌توان انکار کرد که می‌شود تعبیری محافظه‌کارانه از این متن، مثلاً از مفاهیمی چون فره ایزدی، یا قهرمان ناجی، یا عجم در برابر عرب و ایران در برابر انیران و غیره ارائه کرد که هدف آن مشروعیت بخشیدن به قدرت گروه‌های اجتماعی معینی باشد. این ربطی به «قصد و نیت» مؤلف اثر ندارد، و خود متن نیز می‌تواند تعابیر کاملاً متفاوت دیگری را در خود نهفته داشته باشد. صحبت بر سر این است که آیا می‌شود «قرائت» های متفاوتی از یک متن ارائه داد یا اینکه برای هر متنی تنها یک تفسیر درست موجود است که از جانب «اهل فن» صورت می‌گیرد و راه را بر تعابیر دیگر می‌بندد. همین جاست که مقایسه با ماجرای سلمان رشدی برای ما مطرح می‌شود. زیرا در آنجا نیز با یک متن تاریخی (قرآن) روبرویم که «اهل فن» پاسدار و میراث‌دار آن، یعنی روحانیان،

تفسیرش را در انحصار خود گرفته زیرا که این متن «مقدس» است و شک یا پرسش یا تعبیر خلاف از آن وحدت و یکپارچگی «امت» را سست می کند - یعنی منافع گروهی و مشروعیت سیاسی اینان را به مخاطره می اندازد - و از این رو سزاوار «تکفیر» است. در چشم میراث داران و حافظان سنت، آنکس که چون و چرا می کند، در حقیقت «توهین» روا داشته و انگیزه او نیز خدمت به «بیگانگان» و «دشمنان» باید بوده باشد؛ او می خواهد با پرسش خود، «خودی» را در برابر «بیگانه» مضحک و مسخره جلوه دهد؛ او به وحدت قبیله خودش خیانت کرده و، به قول شما، به خاطر «دهان بزرگش» باید «حق اش را کف دستش گذاشت». شما دوست گرامی می نویسید که در شب سخنرانی شاملو در تگزاس کسی به نام دکتر... که فردیست آمریکایی و برای همگان ثابت شده که عنصری ضد ایرانی و همکار مقامات سیاسی بر علیه ایران است (ما دلیلی برای تأیید این گفته نداریم - کنکاش) هم حضور داشت و از ته دل فهقه ها زد و ما از خجالت آب شدیم. پس شاملو برای یک «فرد آمریکایی و ضد ایرانی و همکار مقامات سیاسی آمریکا» خوش رقصی می کرده تا هم وطنان ما را خجالت زده کند. به نظر شما شاملو با این کار چه هدفی را دنبال می کرده، و فهقه آقای ... تا چه اندازه شاملو را شریک جرم کرده؟ شما در ادامه می نویسید: «نمی دانم شنیده اید که بتازگی روشی از جانب دشمنان غربی ایران پیش گرفته شده، در اثر این روش که هدف آن از بین بردن و از هم پاشیدن فرهنگ ایرانی است دیده ایم که خیام و خواجه نصیر طوسی و ذکریا رازی را در کتب جدید دانشمندان و ادبای عرب می نامند. از سوی دیگر تمام نمایشگاهها و موزه های هنری ایران را نمایشگاه و موزه و سمینار هنر های اسلامی می نامند... آیا ایشان (شاملو) دانسته یا ندانسته آب به آسیاب روش فوق و صاحبان عقیده از بین بردن مرزهای فرهنگی ایران نمی ریزند؟» پس دشمنان غربی ایران با عرب ها دست به یکی کرده اند که فرهنگ ایرانی را از بین ببرند. آیا احتمال دارد که انتقاد از داستان ضحاک و جمشید در شاهنامه، دانسته یا ندانسته، آب به آسیاب غربی ها و عرب ها ریخته باشد؟ از هر چه بگذریم، عده ای معتقدند که شاهنامه «اساس و پایه استقلال ایران است» و «مردم ایران شناسنامه خود را از شاهنامه می گیرند.» (برای فهرستی از گفته های ناسیونال - شوینیستی این چنینی نگاه کنید به مقاله آقای امیرآبادی مطلق در همین شماره «کنکاش».) جالب این جاست که خود

شاملو هم در سخنرانی های دیگر صحبت از «عرب بیابان گرد و بی فرهنگ» کرده است و این جنبه از حرف های او، که به زعم ما چیزی جز نژادپرستی نیست، هیچ انتقادی از جانب حامیان «مفاخر ملی» برنینگیخت!

و اما از آنجا که در نامه تان صحبت از ناسیونالیزم و پاسداری از «مرز های فرهنگی ایران» به میان آورده اید شاید بی مناسبت نباشد چند کلمه ای هم در این باره به عرض برسانم. بنا به دلایل سیاسی، دفاع از چیزی به نام «هویت ایرانی» مدتی است که نقل محافل ناسیونالیست ایرانی شده، به ویژه در میان «ملیون» خارج از کشور. ما البته در «کنکاش» خود را «ناسیونالیست» نمی دانیم و برای برابری و دوستی ملت ها ارزش بیشتری قایلیم تا غرور ملی و افتخارات وطن پرستانه. ایرانی بودن برای ما به سادگی یعنی تبعه ی دولت ایران بودن و به رسمیت شناختن مرزهای سیاسی کشورمان، یعنی مفهومی حقوقی، صوری و روشن. به جز این، یک ذات یا ماهیت ثابت و مستمر فرهنگی به نام «هویت ایرانی» یا «ملی» که در طول قرن ها پابرجا مانده باشد و اساس ملیت ما شده باشد سوال انگیز و از لحاظ جامعه شناختی تعریف نکردنی به نظر می رسد. اگر بخواهیم چنین مفهومی را بر حسب زبان یا دین یا نژاد یا «کاراکتر ملی» یا نحوه تفکر یا تولید هنری تعریف کنیم خواهیم دید که وحدت بر اساس هر کدام لزوماً با وحدت در درون مرزهای ملی ایران منطبق نخواهد شد. زبان مادری بخش بزرگی از جمعیت کشور ما فارسی نیست اما در ایرانی بودن این بخش تردیدی نمی توان داشت. همینطور در خارج از مرزهای ملی ما - در هند و افغانستان و تاجیکستان و ... گروه های بزرگی از شهروندان این ملت ها به زبان فارسی سخن می گویند بدون آنکه ایرانی باشند. بسیاری از شهروندان کشور ما مسلمان شیعه یا حتی مسلمان نیستند اما ایرانی اند. نسب همه مردم ما به نژاد واحدی، مثلاً آریایی، نمی رسد؛ و اگر هم می رسید معلوم نبود چه معنی «فرهنگی» ای از آن می شد اخذ کرد؟ و اگر ممکن می شد که فهرستی از خصایل اخلاقی را تحت عنوان «کاراکتر ملی ایرانی» فراهم کنیم به احتمال زیاد می دیدیم که تنها ایرانیان نیستند که از این خصایل نیک و بد بهره دارند. انتقاد از مفهوم ناسیونالیستی «هویت ملی و ایرانی» به معنی نفی هویت های محلی یا قومی نیست، زیرا هویت های محلی، ویژگی های واقعی مربوط به نحوه زندگی گروهی مردم یک ناحیه اند که علاوه بر

زبان مادری در لباس و خوراک و آداب و رسوم خود را نشان می دهد. همچنین وجود هویت های مذهبی را نیز نمی کنیم. درست به رسمیت شناختن همین تعدد و اختلاف های قومی و مذهبی است که ضمانت کننده ی وحدت سیاسی ایران است و نه تحمیل هویت واحدی به نام ملی و ایرانی. به عبارت دیگر برای رسیدن به همبستگی واقعی ملی باید ایده «هویت ملی» را کنار نهاد و تعدد و گوناگونی هویت های محلی را به رسمیت شناخت.

«ایرانی» بودن برای ما به خودی خود نه مایه ی افتخار و نه مایه ی شرمساری است. ایران جایی است که ما در آن به دنیا آمده ایم و پاره ای از وابستگی ها و اعتقادات مان را از زندگی در آن گرفته ایم، هم چنانکه پاره هایی دیگر را از جاهای دیگر و فرهنگ های «غیر بومی» دیگر. شما خود بهتر می دانید که اگر در گذشته دین، زبان، معماری و موسیقی اعراب با فرهنگ ساکنان ایران در آمیخته، در یک صد سال اخیر از طریق استقرار نهاد های غربی نظیر آموزش و پرورش مدرن، قانون اساسی و ساختار دولتی، دادگستری، مطبوعات، پارلمان، احزاب و غیره مفاهیم غربی بسیاری - از حقوق بشر، دموکراسی، جمهوری خواهی، اومانیسم، شهروندی گری گرفته تا مفاهیم علمی و فنی و هنری - به زبان و فرهنگ ما سرازیر شده است. در عصر ماهواره ها و کامپیوترها و رسانه های برقی بین المللی و نهاد های اقتصادی - سیاسی فراملیتی قابل بودن به «مرزهای فرهنگی ملی» به واقع بینی نزدیک نیست. بگذریم ازینکه پدیده های رو به گسترشی چون مهاجرت، پناهندگی و تبعید نیز در دهه های اخیر تعریف هویت های فرهنگی را به مراتب پیچیده تر کرده است. بنابراین، «ایران» به عنوان یک فضای ثابت فرهنگی، جایی نیست که ما پیوسته و دائماً هویت خود را برحسب آن تعریف کنیم. هویت «ملی» غالباً یک ساخته مصنوع است برای مقاومت در برابر آنچه که دشمن خو می نماید: وسیله حریم داشتن و احساس آرامش روحی کردن در برابر ناشناخته های فرهنگی. مشروعیت یا جاذبه گرایش های ناسیونالیستی برای روشنفکران جهان سوم از این روست که در برابر رابطه نابرابر قدرت میان ابر قدرت های غرب (امپریالیسم) و کشورهای سرمایه داری کوچک تر، به ظاهر، امکان مقاومت به وجود می آورد. افسانه دولت ملی و هویت ملی افسانه قدرت مندی است زیرا پدیدآورنده غرور و احساس قدرت و «استقلال» است؛ اما این استقلال و

غرور پنداری است و بازتولید همان ذهنیت غربی به شکل وارونه. ناسیونالیزم ملت مغلوب به سادگی در برابر ملت های کوچک تر شکل وطن پرستی افراطی و برتری جو به خود می گیرد. ناسیونالیزم در پندار ما همیشه با مقابله اخودی و ایگانه (اما و آنها) یکی می شود. ناسیونالیزم یکی از ساده ترین ایدئولوژی های سیاسی است زیرا از لحاظ روانی به طور بی واسطه احساس تعلق گروهی در سطح وسیع را برای انسان فراهم می کند و او را از اندیشیدن به مفاهیم بسیار پیچیده تری چون دموکراسی، عدالت، حقوق مدنی یا سوسیالیزم معاف می کند. در تاریخ معاصر، به ویژه در سال های پس از جنگ جهانی دوم، در کشورهای مستعمره ایدئولوژی ناسیونالیزم برای مقاومت در برابر استعمار به کار گرفته شد، اما با کسب استقلال سیاسی همان ساختار های قیادت و خودکامگی را در چارچوب نظام سرمایه داری بازتولید کرد. کارنامه سیاسی ناسیونالیزم، تا آنجا که مربوط به استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی می شود، کارنامه ای منفی است و از آنجا که ما دیگر در عصر انقلاب های ضدفقودالی زندگی نمی کنیم امتیازات سیاسی آن نیز مشمول زمان شده و سپری گشته است. در عصر جهانی شدن و هم بسته شدن بیشتر نظام سرمایه داری و خطرات نابودی هسته ای و از میان رفتن محیط زیست و فقر ناشی از عملکرد شرکت های چند ملیتی، و وجود دیکتاتوری های محلی و ملی و رشد جنبش های بنیادگرا و ضددموکراتیک، ایدئولوژی های ملی گرا ظرفیت های تاریخی خود را از دست داده اند. ظهور مجدد ناسیونالیزم در کشورهای ابلوک شرق، سابق، واکنشی است در برابر سرکوب های سیاسی و فرهنگی دولت های مرکزی پیشین که به خودی خود به هیچ نحو ضامن دموکراسی بیشتر نخواهد بود. آنچه ما به آن نیاز داریم چشم اندازی از هم بستگی در مقیاس جهانی است که با به رسمیت شناختن همه تفاوت های قومی و دینی و زبانی، برابری و دوستی جهانی را تبلیغ کند و همواره ساختارهای قدرت موجود را به نفع دموکراسی بیشتر مورد حمله قرار دهد. بنابراین، اگر قرار باشد که میان ناسیونالیزم سیاسی و فرهنگی یا وحدت گرایی دینی از یک سو، و فرهنگ عرفی و کثرت گرا و دموکراتیک و بین المللی از سوی دیگر یکی را برگزینیم، قطعاً رای ما به سود دومی خواهد بود.

نامه دوم آقای حسینی در پاسخ به مطلب بالا:

دوست ارجمند آقای دستان؛ شما در نامه خویش تمام صاحبان دانش و خرد را که در اثر اختلاف نظر با آقای شاملو دست به قلم برده و اظهار نظرهایی نموده اند به ایجاد «جو مقدس مآبانه» محکوم کرده اید و آنرا جنجال در رسانه های ایرانی سراسر آمریکا- رسانه هایی که اکثراً به سرمایه و رأی مستقیم یا غیر مستقیم وابستگان رژیم گذشته می گردند- نامیده اید. همچنین در مورد اینکه شاملو در یک جمع ۲۵ تا ۳۰ نفری که بنده هم حضور داشتم گفته است ایرانیان همچنانکه باید زیرزمین ها و انبارهای کهنه و کثیف خانه های قدیمی خود را از کفش کهنه ها و پوستین پاره های آباء و اجدادی پاک نمایند باید انبارهای مغزی و فکری خویش را نیز از متون کهنه ادبیات فارسی پاک نمایند در نامه تان نوشته اید که: «شاملو چنین پندار ریشخندآمیزی نمیتواند داشته باشد. او که خود سالها بر سر ویراستاری «حافظ شیراز» صرف کرده، اشعار مولوی را به شکل نوار صوتی به جوانان معرفی کرده و زبان شعرش...». دوست عزیز، اگر شما برچسب «ایجاد جو مقدس مآبانه» را به جمعی ادیب و دانشمند ایرانی می زنید آیا چنین حقی هم به بنده یا آنان می دهید که نوشته و گفتار شما را هم مثلاً برچسب «ایجاد جو روشنفکرانه» بزنیم؟ قطعاً جواب شما منفی است. باید هم همینطور باشد. زیرا آنانکه نوشتاری را زیر ذره بین دانش، دلیل، مدرک، حقیقت، انسانیت و از این قبیل قرار می دهند و آن نوشته را صرفاً از دید حقیقت و مبانی علمی می نگرند نباید دانش و بینش خویش را فراموش کنند و فقط تحت تأثیر احساسات خشک و بی جا به برچسب زدن پردازند. شما در نامه تان برای آنکه تأثیر نوشتار و گفتار مخالفان شاملو را کم کنید و یا کلاً از بین ببرید اکثراً آنها را جیره خوار رژیم سابق دانسته اید، و این برای بنده و خیلی ها کافی نیست. بنده وقتی مقاله ای از دانشمندی می خوانم که تا بحال دهها مقاله و کتاب درباره شاهنامه نوشته و با دلایل و مدارک، استحکام نوشتار و یا گفتارش را تضمین می کند چگونه ممکن است آن مطلب و گفته را ردّ نمایم و مثلاً اظهار نظر آقای شاملو را که موسیقی و آواز سنتی ایران را چون «عرعر خری» می داند

بپذیرم؟ اگر قرار بود که هرزه درایی ملاک عمل باشد هم اکنون نام شعبان بی مخ بجای دکتر مصدق بر صفحات تاریخ مبارزات ملی ما می درخشید. آقای شاملو فردی است هوچی، هرزه در و موقعیت طلب... بنده آقای شاملو را یک شاعر پیرو سبک نیما می شناسم که ارج و قربی هم در این زمینه دارند. اما وقتی صحبت از ادبیات کلاسیک و متون قدیم به میان آید حضرتشان باید سکوت نماید چرا که در این زمینه مطالعه ای بسیار سطحی دارد. از اینها گذشته نمی دانم چرا ایشان باید آنهمه واژه شیرین قند پارسی را نادیده بگیرند و در گفتار خود بگویند «ابولقاسم خان کلک زده» (منظور حکیم ابولقاسم فردوسی است) یا همانطور که در بالا عرض کردم چرا ایشان باید آواز و موسیقی سنتی را «عرعر خرا» بنامد؟ در مورد «حافظ شیراز» ایشان هم باید عرض کنم که ایشان کمترین خدمتی در این مورد نکرده اند. حضرتشان از فهم و درک اشعار حافظ حتا در سطح یک فرد معمولی اجتماع چون این حقیر عاجزند. بنده با شما همعقیده ام که تفسیر اهل فن نباید راه را بر تفسیرهای تازه از یک متن ببندد، اما مشکل بنده آن است که درباره فردوسی و شاهنامه آقای شاملو اهل فن نیستند، و این طبیعی است که بنده تفاسیر اهل فن را بیش از دیگران قبول دارم. شما در نامه تان مسأله و ماجرای سلمان رشدی را پیش کشیده اید و تفسیر قرآن را به عنوان یک متن تاریخی مورد بحث قرار داده اید. به نظر بنده این از کم لطفی جنابعالی است که قرآن را به عنوان یک متن تاریخی با شاهنامه و فرمان قتل سلمان رشدی از سوی خمینی را با مخالفت علمی و مدلل دانشمندان فردوسی شناس مقایسه کرده اید و چون خود شما به این مقایسه نادرست به امکان قوی آگاهی دارید اجازه دهید بنده اوقات شریفتان را در اینمورد نگیرم.

شما می دانید که تمامی هویت‌های ملی و قومی از سوی وطن دوستان ایرانی احترام گذاشته می شوند. بنده درباره همبستگی جهانی و محترم شمردن تفاوت‌های قومی و دینی و زبانی و خلاصه برابری و دوستی جهانیان با هم با شما همعقیده ام، اما نمی دانم که چگونه ممکن است مردم مظلوم و ستم کشیده ایران همین امروز با مثلاً مردم آمریکا برابر گردند؟ این به حدی از نظر دور است که باید فعلاً آنرا غیرممکن خواند. امیدوارم فرمایشات جنابعالی به قصد پشتیبانی از حضرت آقای جرج بوش و انظم نوین

جهانی ایشان نباشد، و نیز امیدوارم ظلم بی حد ایشان به مردم کویت و عراق از نظر شما قدمی مثبت در راه ایجاد آن برابری و دوستی جهانی که در نامه تان نام برده اید نباشد. بنده در مورد نظر شما راجع به ناسیونالیزم و دوستی و برابری جهانی گیج و حیران مانده ام و نمی خواهم قبل از آنکه از جزئیات آن با خبر شوم به جواب گویی پردازم. اما مطمئن هستم که فعلاً همبستگی ملی و میهنی ما ایرانیان اگر در راه سازندگی بکار افتد ضامن ایجاد همان دوستی و برابری جهانی است. تا وقتی که کسی یا کسانی بر قومیت و ملیت ما می تازند، همبستگی قومی و ملی ما را نیز طلب می کند. اگر تصور می فرمایید که مدینه فاضله همین جاست و وقت و موعدهش نیز هم اکنون است سخت در اشتباه هستید. بهتر است بدون آگاهی بیشتر از مواضع فکری و اجتماعی جنابعالی حرف بیشتری نزنم و فعلاً به امید آنکه این رابطه مکاتبه ای به دوستی و مراوده ای عمیق و مستمر و کارساز و دلنشین انجامد با شما خداحافظی کنم.

محمد حسینی

«نقد» منتشر شد.

شماره اول، اسفند ۱۳۲۸، ۱۷۰ صفحه، شامل: بیانیه نشریه «نقد»؛ توصیف، تبیین و نقد (ش. والامنش)؛ تئوری سنتی و تئوری انتقادی (ماکس هورکهایمر)؛ وبر: عینیت و ارزش گذاری در علوم اجتماعی (امیر هاشمی)؛ ماکس وبر و کارل مارکس (کارل لویت).

شماره دوم، خرداد ۱۳۲۹، ۱۴۰ صفحه، شامل: شالوده های ماتریالیسم پراتیکی مارکس (ش. والامنش)؛ تزهایی درباره فویرباخ - یک ترجمه تطبیقی تازه (کارل مارکس)؛ ماتریالیسم (روی باسکار)؛ نقد ماتریالیستی به روایت آقای ایرج آذرین (ش. والامنش)؛ چرا یک مارکسیست هستم؟ (کارل گرش)؛ ماکس وبر و کارل مارکس - بخش دوم (کارل لویت)؛ معرفی و بررسی کتاب (خسرو الوندی).

شماره سوم، مهرماه ۱۳۲۹، ۱۵۰ صفحه، شامل: مقدمه ای به بررسی مبانی ایدئولوژیک انقلاب ایران (امیر بانی)؛ مروری بر بیست سال فمینیسم (جولیت میچل)؛ نقد اسطوره گمونیسم کارگری (ش. والامنش)؛ گورکنان حقیقی سرمایه داری تازه امروز متولد می شوند (روبرت کورتس)؛ نظریه سائق و آزادی (هربرت مارکوزه)؛ یادداشتی پیرامون کتاب ازدواج موقت در ایران (ماندانا هندسی)؛ معرفی کتاب «مارکسیسم و دیالکتیک» (خسرو الوندی).

شماره چهارم، اسفندماه ۱۳۲۹، ۱۴۲ صفحه، با مطالب: بحران تئوری و بحران چشم انداز تاریخی (ش. والامنش)؛ نقش فلسفه در مارکسیسم (پورگن هابرماس)؛ رویگردانی روشنفکران از آرمان رهایی (کورس کاویانی)؛ مفهوم عقلانیت در جامعه شناسی ماکس وبر (فرشته انتشاری)؛ پارادوکس عقلانیت (ولفگانگ شلوختر)؛ ایده ترقی در پرتو روانکاوی (هربرت مارموزه)؛ معرفی کتاب (مریم فرهمند)

شماره پنجم، خردادماه ۱۳۷۰، ۱۵۰ صفحه با مطالب: ش. والامنش: نقد مبانی نظری توهم سیاسی؛ توماس م. جینات: استفاده مارکس از استعاره مذهبی؛ خسرو الوندی: تاریخ مذهب به روایت آقای دکتر گابریل؛ ماکس هورکهایمر: نقش اجتماعی فلسفه؛ فرهاد واقف: واکنش ارتجاعی در برابر تغییر جامعه؛ آنتونیو گرامشی: شکلگیری روشنفکران؛ ولفگانگ شلوختر: پارادوکس عقلانیت؛

شماره ششم، آذرماه ۱۳۷۰، ۱۲۲ صفحه با مطالب: ش. والامنش: ملاحظاتی پیرامون

فروپاشی جوامع نوع شوروی؛ دیالکتیک عقلانی شدن (گفتگویی با هابرماس)؛ حمید
هاشمی: گفتاری در روانشناسی توده ها نزد لوین و فروید؛ کیوان آذرم: مارکسیسم روسی
و بحران جنبش چپ؛ ماکس پلانک: درباره ماهیت آزادی اراده؛ خسرو الوتدی: معرفی
کتاب.

نشانی:

Naghd

P.L.K.

Nr. 75743 C, 3000 Hannover 1 Germany

www.Iran-Archive.com

کنکاش، دفتر اول، تابستان ۱۳۶۶.

چپ ایران و مسائل آن:

سرسخن (هیئت تحریریه)؛ چشم انداز یک فرهنگ سیاسی هئیت (تحریریه)؛ مقاله ها؛ کارنامه چپ (علی آشتیانی)؛ دیروز، امروز، فردا، (م، آرمان)؛ بحران مارکسیسم (نیکوس پولانتراس)؛ گزارش و مصاحبه: در سوگ هواداری (ساسان شایسته)؛ گفتگویی با دو رفیق (شهرام و آرزو)؛ گزارشی از کنفرانس سوتات (حسین محمدی) ادبیات: تقی رفعت و مانیفست تجدد خواهی ادبی در ایران (علی آشتیانی)؛ نقدی بر رمان صد سال تنهایی، (ساسان شایسته)؛ کتابشناسی: دولت و انقلاب در ایران (ع.ک. دستان)؛ چپ در ایران معاصر (م. تیوا)؛ شهرنشینی در ایران (حسین محمدی)؛ درباره هنر و ادبیات (بشیر رفعتی پور).

کنکاش، دفتر ۲-۳، بهار ۱۳۶۷.

در باره روشنفکران:

سرسخن (هیئت تحریریه) مقاله ها: تقابل شرق و غرب و پندار روشنفکر ایرانی (م. تیوا)؛ سه چهره مارکسیسم در ایران (ع. ک. دستان)؛ جامعه شناسی سه دوره در تاریخ روشنفکری ایران معاصر (علی آشتیانی)؛ احمد کسروی: ناسیونالیست مدافع یکپارچگی ایران معاصر (اروند ابراهامیان)؛ روشنفکران به مثابه روشنفکران (م. آرمان)؛ گئورگ لوکاچ: از رومانسیم تا بلشویسم (مایکل لوی)؛ گزارش: طبقه ی کارگر در سالهای ۴۵-۴۴ در آینه ی آمار (نادر)؛ گزارشی از کنفرانس سوتات ۱۹۸۷ (ول مقدم)؛ ادبیات: روشنفکران کافه دولاسانکیون (ساسان شایسته)؛ وجود دوباره جلال آریان (ع. ک. دستان)؛ جورج اورل و ملودرام سیاست (رفها آذری و باقر شاد)؛ کتابشناسی: ساختارهای آغازین زندگی در ایران (افسانه نجم آبادی)، کتابنامه روشنفکران (م. تیوا و علی آشتیانی).

کنکاش، دفتر چهارم، زمستان ۱۳۶۷.

اقتصاد و جامعه شناسی ایران:

سرسخن: هیئت تحریریه؛ آصف بیات: (کنترل سیاسی و سازماندهی کارگری در ایران: یک بررسی مقدماتی). علی آشتیانی (تداوم و گسیختگی در سازماندهی مبارزات طبقه کارگر ایران) حسین محمدی (تهران جدید: بخش خصوصی و بحران مکن ۲۲-۱۳۳۸)؛ رضا پیمان (پیرامون شیوه تولید آسیایی)؛ مصاحبه ای در باره ی جناح بندیهای جمهوری اسلامی؛ مهرداد آرمان: (اشاراتی بر جایگاه اجتماعی و سیاسی طنز در ایران)؛ ع.ک. دستان (یک تلاش ارزنده: در باره کتاب صد سال داستان نمیی در ایران، یک نامه).

کنکاش، دفتر پنجم، پائیز ۱۳۶۸.

جامعه شناسی انقلاب ایران:

سرسخن (انقلاب ۱۳۵۷، ده سال بعد)؛ مقاله ها: اندیشه هایی پیرامون انقلاب ایران (م تیوا)؛ احیاء فکر دینی و سرکردگی اسلام سیاسی در انقلاب ایران (علی آشتیانی)؛ نقش جوانان در انقلاب ایران (مهرداد آرمان)؛ گزارش و مصاحبه: تجددخواهی چپ و بنیاد گرایی اسلامی (صادق جلال العظم)؛ زندانی سیاسی: از سلطنت تا ولایت (آلما زرنوزی)؛ فرهنگ و هنر: از تبعید فرهنگی تا فرهنگ تبعیدی (حمید نفیسی)؛ انقلاب بدون اجازه (علی سعید زنجانی)؛ چند طرح بمناسبت دهه انقلاب (نیکزاد نجومی)؛ دین اسلام، ماجراهای سلمان رشدی، و مسأله آزادی، و دمکراسی (طارق علی، ع.ک. دستان و آنتوانت برتون).

کنکاش دفتر ششم، ادبیات پس از انقلاب، بهار ۱۳۶۹.

ادبیات ایران پس از انقلاب:

سرمسخرن: ادبیات و سیاست بعد از انقلاب (هیئت تحریریه)؛ بحران مقال چپ گرا در ادبیات پس از انقلاب (احمد کریمی حکاک)؛ مدرنیسم در مقابله با پوپولیزم در داستان نویسی (ع.ک.دستان)؛ تاریخ در داستان (حورا یآوری)؛ مانا و میرا در شعر (س. مازندرانی)؛ نقد فرهنگی و ادبیات: در غربت تجدد ماندن (علی آشتیانی)؛ اوضاع نقد و داستان نویسی مکتبی (باقر شاد)؛ درباره بحث های ادبی در ایران (ع.ک.دستان)؛ مصاحبه: مصاحبه با میرزا آقا عسگری (مانی) (س. مازندرانی)؛ از گذشته تا اکنون: عطار و شوق حلاج به مرگ (مجید نفیسی)؛ تعبیر امروزین تراژدی (حسن تهرانچیان)؛ بررسی کتاب: سلمان رشدی دگرذیسی از ناسیونالیسم به جهان شهری (ساسان شایسته)؛ آواز گشتگان، رضا براهنی، (پرتو نوری علاء)؛ برای انقلاب من گریه کن ایران، منوچهر پروین، (ولنتاین مقدم)؛ سفر طوبی به انتهای شب، شهرنوش پارسی پور، (ارژنگ اسعد).

کنکاش، دفتر هفتم، زمستان ۱۳۶۹.

در باره دموکراسی در ایران:

سرمسخرن: مبحث دموکراسی در ایران (هیئت تحریریه)؛ در گذار به یک فرهنگ سیاسی دموکراتیک (مهرداد آرمان)؛ موانع فرهنگی برقراری دموکراسی در ایران (علی آشتیانی)؛ اندیشه دموکراسی و نهادهای آن از مشروطه (ابرج جوهری)؛ فکر نوظئه چینی در فرهنگ سیاسی ایران (پروانه ابراهامیان)؛ دموکراسی، دولت و گذار به سوسیالیسم (مارتین کارنوی)؛ سیر دموکراسی در شوروی و اصلاحات گورباچف (م. روزبه)؛ یک سند نویافته (پروانه ابراهامیان)؛ مصاحبه ای با دو نویسنده تاجیک (محمد صادق دانشور)؛ ایدئولوژی، اخلاقیات و فرهنگ (داریوش آشوری)؛ یادداشت هایی درباره عرفان اجتماعی (حمید حمید)؛ عرفان، آزاد اندیشی و فرهنگ دموکراتیک (ع.ک.دستان).

فرم اشتراک

برای اشتراک کنکاش با آدرس زیر تماس بگیرید:

Name

Address

City & State

Country



شروع اشتراک از شماره

KANKASH
P.O. Box 4238
New York, N.Y. 10185-0036
U.S.A.

بهای اشتراک

چهار شماره: ۲۴ دلار (امریکا)

معادل ۲۴ دلار (خارج از امریکا)

لطفاً بهاء اشتراک خود را به آدرس پستی کنکاش ارسال دارید.

KANKASH
A Persian Journal of History and Politics

Number 8, Spring 1992

بها: ۲ دلار

KANKASH
P.O. Box 4238
New York, N.Y. 10185-0036
U.S.A